

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين إنه خير ناصر ومعين الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد و علي وآلهما الطيبين الطاهرين ولعنة الله على أعدائهم أجمعين أبد الأبد

يا فاطمة الزهراء سلام الله عليها

من نمی گویم چه شد کویزد در چشم علی

بیل دشمن بود پیدا فاطمه پیدا بود



اللَّهُمَّ أَفْضَ صَلَاةٍ صَلَوَاتِكَ، وَسَلَامَةٍ تَسْلِيمَاتِكَ، عَلَى الْجَوْهَرَةِ الْقُدْسِيَّةِ، فِي تَعْيِينِ الْأُنْسِيَّةِ، صُورَةِ النَّفْسِ الْكَلْبِيَّةِ، جَوَادِ الْعَوَالِمِ الْعُقَلْبِيَّةِ، بَضْعَةِ الْحَقِيقَةِ النَّبَوِيَّةِ، مَطَّلِعِ الْأَنْوَارِ الْعُلُويَّةِ، عَيْنِ عُيُونِ الْأَسْرَارِ الْفَاطِمِيَّةِ، النَّاجِيَةِ الْمُنجِيَّةِ لِمُحِبِّهَا مِنَ النَّارِ، ثَمَرَةِ شَجَرَةِ الْيَقِينِ، سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، الْمَعْرُوفَةِ بِالْقَدْرِ، الْمَجْهُولَةِ بِالْقَبْرِ، قَرَّةِ عَيْنِ الرَّسُولِ، الزَّهْرَاءِ الْبَنُولِ، الطَّاهِرَةِ الصَّدِيقَةِ الْمَعْصُومَةِ

المظلومة المقهورة، المغصوبة حقها، الممنوعة ارثها، المكسور ضلعها، المظلوم بعلمها، المقول ولدها وجنينها (صلوات الله عليهم أجمعين)

اللَّهُمَّ الْعِزِّ مِنْ غَضَبِ حَقِّهَا وَمِنْ آذَائِهَا وَمِنْ أَحْرَقِ بَيْتِهَا وَمِنْ كَسْرِ ضَلْعِهَا وَمِنْ قَتْلِ مَرْضِعِهَا مُخَسِّنِ وَجَنِينِهَا مُخَسِّنِ
اللَّهُمَّ الْعِزِّ الْمَجْتِ وَالطَّاغُوتِ وَصَنْمِي قَرِشِ اللَّاتِ وَالْعِزِّي وَمِنْ عَاوِنِهَا وَمِنْ تَابِعِهَا لِعَنَا وَبِيَلَا

شنبه ۷ ربيع الأول ۱۴۲۹ سالروز وقوع فجایع هولناک : حمله و هتک حریم قدسی حضرت صدیقه کبری 3

و آتش زدن خانه وحی؛ و با ضربه لگد؛ پهلو شکستن، و با میخ درب شیرخواره ششماهه مُخَسِّنِ در

آغوش مادر کشتن، و به سینه اش دوختن، و با فشار تخته درب؛ جنین ششماهه مُخَسِّنِ در رحم کشتن را

به حضرت قدسیه وجه الله و قبله حقیقیه عباد الله مولانا صاحب الامر ارواحنا فداه تسلیت عرض می کنیم



منظره ضریح حضرت پیامبر 6 و درب اصلی خانه حضرت مولا و فاطمة 3 که جبرئیل 7 بی اذن وارد آن نمی شد، و پیامبر 9 هر بار می خواستند وارد شوند دو دستشان را دو طرف درب می گذاشتند و با صدای بلند بطوریکه اهل مسجد بشنوند؛ در فضیلت اهل بیت آیت قرآن تلاوت می کردند، و سلام بر ایشان می گفتند و اگر جواب نمی شنیدند بر می گشتند، همین درب خانه شکسته و سوزانده شد، و سه شهید داد، و مسلمانان (جز چند نفر) نگاه کرده و چیزی نگفتند.
(باب فاطمة 3؛ در سمت چپ تصویر مشخص است، که وهابیان ناصبی؛ جلوی آن قفسه قرآن گذاشته تا دیده نشود)

حمله به خانه وحی و آتش زدن درب خانه

چون ابوبکر آن عده از افرادمانند؛ عباس، زبیر و سعد بن عباده را که از بیعت با او سرپیچی کردند رادرنکار خودندید عمر را فرستاد در خانه ی حضرت زهرا (صلوات الله علیها) که حضرت مولا (منه السلام) و یاران ایشان در آنجا جمع بودند. عمر هم نزد آنها آمد و با صدای بلند آنها را صدا زد، ولی آنها خارج نشدند.

... ابوبکر گروهی را نزد عمر فرستاد و گفت اگر امتناع کردند آنها را بکشید!
در اینجا بود که عمر طلب هیزم کرد و قسم خورد که اگر بیرون نیاند خانه را آتش میزند!
در اینجا بود که عمر به سوی خانه مولا (منه السلام) می رفت و با یاران ایشان با آتش باسخ حرف می داد. در این وقت حضرت فاطمه (صلوات الله علیها) به عمر فرمود: ای عمر! آیا میخواهی که خانه ام را به آتش بکشی؟!
و در روایات مختلف اینگونه آمده که: عمر با صدای بلند داد میزد و میگفت که اگر از خانه بیرون نیاید خانه را با ساکنانش می سوزانم و قسم به خداوند تعالی میخورم!

عمر با شعله ای از آتش به سوی ایشان شتافت تا خانه را آتش بکشد.
و در روایات مختلف از جمله روایت دینوری در کتاب الامامه و السیاسة نقل گردیده که عمر به خدا قسم میخورد و تهدید به آتش زدن خانه میکرد؛ به او گفتند ای اباحفص! فاطمه (صلوات الله علیها) در آن خانه است. گفت: اگر چه او هم باشد.
حضرت فاطمه (صلوات الله علیها) او را دید و گفت: ای پسر خطاب! آیا میخواهی خانه ما را به آتش بکشی؟ گفت: آری. یا اینکه شما هم داخل شوید در آنچه مردم داخل شدند.

ابن قتیبۀ دینوری گوید: ... وقتی حضرت صدیقه کبری (صلوات الله علیها) صدای آنها را شنید با صدای بلند فریاد کشید و فرمود: ای پدر جان! بعد از شما از ابن خطاب و ابن ابی قحافه به ما چه میرسد؟ وقتی مردم صدای او و گریه اش را شنیدند با گریه منصرف شدند و نزدیک بود که قلبشان شکافته شود. اما عمر و هواداران او همانجا ماندند و مولای علی (منه السلام) را بیرون آورده و سوی ابوبکر بردند.

شهادت طفل ششماهه در آغوش مادر

طبق احادیث وارده که حتی منابع عمریان هم آنرا نقل کرده و نتوانسته اند انکار کنند، بعد از امام حسین علیه السلام و در زمان حیات پیامبر 6 خداوند نوزادی به حضرت مولا و صدیقه 3 عنایت کرد که خود پیامبر 6 نام او را گذاردند، **مُحَسِّن**، عمریان نوشته اند که این نوزاد ششماهه بود که از دنیا رفت! و توضیحی نمی دهند.

همه ما می دانیم که هیچ فرزندی از خانواده وحی در زمان پیامبر 6 از دنیا نرفته است، و اولین حادثه ای که موجب شد آسیب به اهل بیت وحی برسد و در آن اهل بیت شهید دادند همان حادثه درب خانه بعد وفات پیامبر 6 بوده است، که عمریان دیگر نخواسته اند علت وفات این طفل ششماهه را نقل کنند تا مبادا به داستان خانه اشاره شود.

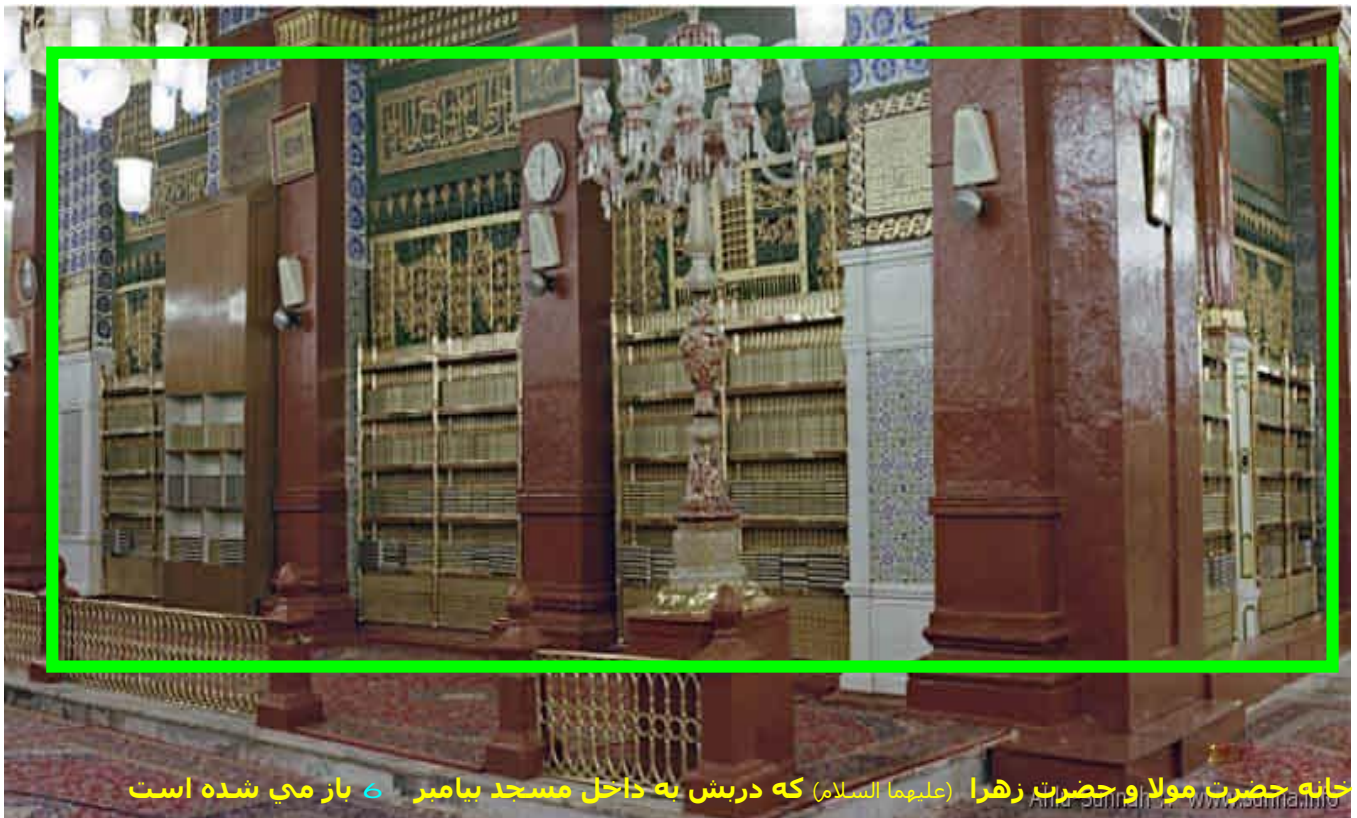
از طرفی همه می دانیم که در حادثه حمله به خانه و شکستن درب و اینکه میخ درب به سینه عصمة الله وارد شده و حضرتش را سخت مجروح کرده است يك امر بدیهی است، و در آغوش مادر بودن نوزاد ششماهه نیز يك امر طبیعی بوده، و پشت درب آمدن بانوی خانه با بچه ای که در بغل است، برای يك مادری که خانه اش شلوغ شده باشد و مسؤولیتهای متعددی از جمله شیردادن و برستاری بچه را دارد امری بسیار عادی است، اگر حمله درب؛ سینه فاطمه 3 را بشدت مجروح و مصدوم کرده تا حدی که سینه مبارک را سوراخ نموده باشد، طبیعی است که در این بین نوزاد ششماهه شهید شده باشد،

البته وقایع بعدی درب خانه مانند مضراب ساختن حضرت صدیقه توسط گروه فشار سیاسی منافقین؛ بعدی که حضرت زهرا 3 جنین شان را نیز سقط کنند؛ آن خود فاجعه دیگری است،

اما اینکه جزئیات این واقعه بطور مشروح و مکرر در منابع نیامده؟ بطوریکه باید با بررسیهای دقیق کارآگاهی زوایای فاجعه را ظاهر نمود؛ این دلیل اش واضح است،

وقتی خود عمریان صریحا همه جا ذکر کرده اند که عمر هر کونه نقل حدیث و مطلب از پیامبر 6 را ممنوع کرد و این ممنوعیت تا هشتاد سال بعد هم ادامه داشت، بطوریکه عمده احادیث پیامبر 6 از دست رفت، حتی وقایع بسیار مشهوری مانند تاریخ وفات پیامبر 6 هم این قدر نامعروف و ناشناخته گردید که خود عمریان نظر واحدی در تاریخ این واقعه ندارند، و حداقل سیزده نظریه و تاریخ متفاوت در وفات پیامبر 6 نقل می کنند، در حالیکه واقعه رحلت پیامبر 6 امری نبوده که هیچ گروهی بخواهد یا بتواند آنرا مخفی کند، بلکه منافقین و گروه فشار سیاسی غاصبین خلافت چه بسا هم برایشان مهم نبوده است، ولی با این حال این قدر همه چیز گم و ناشناخته شده که حتی این امر معروف هم نامعلوم و نامشخص و نامعین گردیده است، با این وصف دیگر حساب اموری که از نظر سیاسی ممنوع بوده، و منافقین و غاصبین خلافت بشدت آنرا انکار کرده بلکه موجب افشای چهره واقعیانشان می شود؛ بطوریکه هر گونه خبر و نقلی را محو؛ و ناقل و راویش را قلع و قمع می کرده اند،

لذا این قدر این فاجعه عظمی میستور و مخفی مانده که حتی بعد هزار و چهار صد سال؛ و عدم سلطه عمریان؛ معذک برخی حتی در میان مقصره شیعه پیدا می شوند که حتی با عنوان عالم و داشتن ریش و بشم بسیار؛ منکر اصل واقعه می شوند! و به ناروا و کزاف می گویند: هیچ جنین حادثه ای اتفاق نیافتاده! و حمله ای نبوده! و نه آتشی! و نه شکستنی! و نه شتمی! و نه ضربی! و نه جرحی! و نه کشتنی! هیچ نبوده است! بلکه حضرت زهرا بطور طبیعی از دنیا رفته است!!!



خانه حضرت مولا و حضرت زهرا (علیهما السلام) که در پیش به داخل مسجد پیامبر 6 باز می شده است



درب فعلی
اما درب اصلی

خانه حضرت زهرا که درب صریح محمدی ۶ و فاطمی ۳ است
خانه در سمت مقابل بوده و به داخل روضه النبی ۶ باز می شده است

ادامه نقل فاجعه.....

۱) در کتاب کنفرانس علمای بغداد آمده: بعد از این که ابابکر با ترسانیدن و شمشیر و تهدید و زور از مردم برای خودش بیعت گرفت عمر و قنفذ و خالد بن ولید و اباعبیده جراح و گروهی دیگر از منافقین را به خانه حضرت علی (منه السلام) و فاطمه (صلوات الله علیها) فرستاد؛ عمر هیزم بردرب خانه فاطمه (صلوات الله علیها) جمع کرد، همان دربی که خیلی اوقات پیامبر (صلی الله علیه وآله) آنجا می ایستاد و به اهل آن با خطاب اهل نبوت سلام می کرد و وارد نمی شد مگر بعد از کسب اجازه؛ و آن درب را با آتش سوزانید. زمانی که فاطمه (صلوات الله علیها) پشت درآمد تا مانع عمر و هواداران او شود عمر، فاطمه (صلوات الله علیها) را با قضاوت شدیدی چنان بین درب و دیوار فشار داد، که فرزندش را سقط کرد و میخ درب در سینه اش فرو رفت. فریاد برآورد: ای پدر جان! ای رسول خدا! بین بعد از تو این خطاب و این ابی فحافه چه بر سر ما آوردند؟ عمر نگاه می کرد و گفت فاطمه (صلوات الله علیها) را بزنی! در این وقت بود که تازیانه ها بر جگر گوشه و حبیبه ی رسول حق (صلوات الله علیهما) روانه گشت؛ آنقدر که بدن مطهرش مجروح و خون آلود گشت!

۲) شهرستانی گوید: در روزی که میخواستند از علی (منه السلام) بیعت بگیرند، عمر آنچنان به پهلوی فاطمه (صلوات الله علیها) صدمه زد که بچه را سقط کرد.

عمر فریاد میزد: خانه را با هر که در آن است آتش بزنی! این در حالی بود که در خانه جزمولاعلی و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین (صلوات الله علیه اجمعین) و... کسی دیگر نبود.

شیخ طوسی: آنچه را که علماء نقل کردند بر خوردهای مسالمت آمیز بوده؛ و گاهی هم توجه را فقط به قسمتی از آنچه که روایت کرده اند جلب میکنند و از دیگر قسمت ها دست می کشند. به هر ترتیب کسی که خانه اش را سوزانند چه اختیاری در بیعت کردن برایش باقی می ماند؟

۳) ابوبکر جوهری در کتاب السقیفه می گوید: عمر همراه گروهی از مسلمانان به سوی آنها آمد تا خانه را بر سرشان به آتش بکشد.

۴) عبارت ابن شحنه: خانه را با هر که در آن است به آتش بکشد.

و در حقیقت آنها با آتش زدن خانه میخواستند اهل بیت پیامبر (صلوات الله علیهم اجمعین) را به قتل برسانند. و در کلمات ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) به آن اشاره شده است. چنانکه از امام علی (صلوات الله علیه) روایت شد:

... و آن همان آتشی است که بر افروختند بر خانه ام تامن و فاطمه دختر پیامبر و دو پسر حسن و حسین و دو دختر زینب و ام کلثوم (صلوات الله علیهم اجمعین) را با آن بسوزانید...

عمر کاری کرد که شمر نکرد

آدمی که بویی از شرف برده باشد دست به روی اطفال و زنان بلند نکند بلکه حتی در نزاع ها هم این قاعده حفظ و مراعات میشود؛... حتی نسبت به مردم عادی چه برسد به خاندان بزرگان و شریفان مانند خاندان انبیاء (صلوات الله علیهم اجمعین) بویژه اهل بیت اشرف پیامبران (صلوات الله علیهم) و آخرین آنها حضرت محمد رسول الله (صلی الله علیه وآله)

پس چه باید گفت درباره کسانی که آنها را زدند و به آنها ظلم روا داشتند؟ و انسان متحیر است چه بگوید راجع به آنانکه دختر بزرگترین پیامبر عالم و دو فرزندش (صلوات الله علیهم) را کشتند.

(۱) طبری روایتی را راجع به اتفاقات روز عاشورا چنین نقل کرده:

شمر بن ذی الجوشن به سوی خیمه حسینی (صلوات الله علیه) حمله ور شد و به سوی آن تیر انداخت و فریاد بر آورد: برایم آتش بیاورید تا این خیمه را بر اهلیش به آتش بکشم.

امام حسین (صلوات الله علیه) فریاد برآورد: ای پسر ذی الجوشن آیا آتش میخواهی؟ تا خیمه مرا بر سر اهل بیتم به آتش بکشی؟ خداوند تو را با آتش بسوزاند.

ابومخنف می گوید: سلیمان ابن ابی راشح از حمید ابن مسلم برایم نقل کرد:

من به شمر بن ذی الجوشن گفتم سبحان الله این کار به صلاح توست... آیا میخواهی هم به عذاب الهی عذاب شوی و هم بچه ها و زنان را بکشی؟...

شمر گفت: تو کیستی؟ گفتم به تو نمی گویم؛ ترسیدم پیش سلطان بدگویی ام را بکند.

دیدم مردی آمد که شمر نسبت به او مطیع تر بود و گفت: سخنی بدتر از حرف تو و جایی ناشایسته تر از مکان تو ندیدم. آیا مایه

ترس و وحشت زنان شدی؟! گفت: من شاهد بودم که او حیا کرد و برگشت و از آتش زدن خیمه حسین (صلوات الله علیه) منصرف شد. با دانستن این امر می بینیم که: عمر حتی به قدر شمر هم دست از بی حجابی و بی شرفی نکشید و آن دو خصلتی که شمر به آنها متصف نشد؛ یعنی آتش زدن خیمه ها و کشتن بچه ها و زنان را بی شرمانه و وقیحانه مرتکب شد.

محدث بزرگ جناب شیخ عباس قمی می گوید: این شمر بود با تمام سنگدلی و بی احساسی و بی حیائیش که از کلام شبت حیا کرد و از آتش زدن خیمه اهل بیت پیامبر حیا کرد!

ولی عمر، همان که نزد در خانه امیرالمومنین (صلوات الله علیه) و اهل بیتش (صلوات الله علیهم) آمد و آنها را تهدید به سوزاندن کرد. و گفت قسم به کسی که جان عمر در دست اوست یا خارج میشود یا خانه را بر سرتان به آتش می کشم!

پس به او گفته شد: در آن خانه، فاطمه (صلوات الله علیها) و بچه های پیغمبر و آثار رسول خدا (صلوات الله علیهم) هستند؛ ولی تو شاهد باش که حیا نکرد و منصرف نشد؛ بلکه انجام داد آنچه انجام داد!

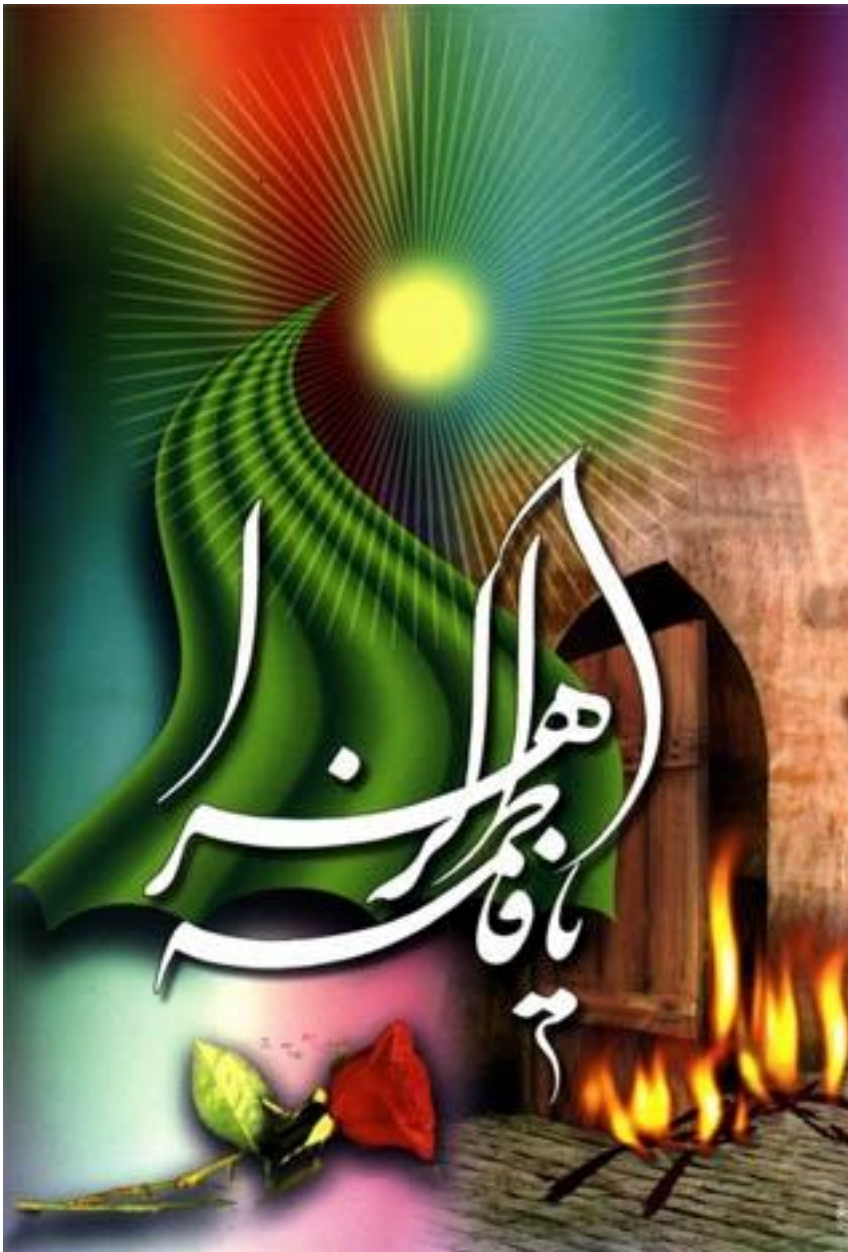
(۲) در نقلی دیگر آمده است که حضرت مولا در خانه نبودند؛ و حزب فشار و تهدید به خانه وحی حمله کردند، یعنی هجوم به قصد هتک و لطمه به بیت وحی و حضرت عصمة الله، بنا بر این نقل دیگر حضرت مولا و یارانشان که حاضر به بیعت با طاغوت نشده بودند در خانه نبودند تا بگویند ما برای بردن آنها آمده بودیم و برای این حمله کردیم.

جناب مفید در کتاب امالی به نقل از مروان بن عثمان چنین نقل می کند: وقتی مردم با ابوبکر بیعت کردند حضرت علی (صلوات الله علیه) و زبیر و مقداد به خانه حضرت فاطمه (صلوات الله علیها) رفتند و خارج نمی شدند... عمر بن خطاب گفت: خانه را به آتش بکشید در این زمان زبیر با شمشیرش خارج شد.

تا اینکه گوید: و علی بن ابیطالب (منه السلام) از خانه بسوی بلندیهای شهر مدینه خارج شد، که ثابت بن قیس بن شماس را ملاقات کرد او گفت چه شده ای ابوالحسن فرمود: می خواهند خانه ام را به آتش بکشند و ابوبکر هم روی منبرنشسته و با او بیعت می کنند و هیچ وجه مانعشان نمی شود و آنها را باز نمی دارد... ثابت با حضرت مولا برگشتند تا به مسجد رسیدند، ناگهان دیدند که حضرت فاطمه (صلوات الله علیها) نزد در خانه اش ایستاده و هیچ یک از آن مردم در خانه اش نیست، و فریاد می زند در طول عمرم بدتر از شما که اینجا پیدا نکردم.

این روایت بوضوح دلالت دارد بر اینکه:

الف- بر نکته فوق؛ نبودن حضرت مولا در منزل. ب- خانه و آن در در مسجد بوده است. ج: این فاجعه در حالی رخ داده است که ابوبکر روی منبر نشسته و مردم را به بیعتش برده بودند و او این حوادث را نظاره می کرد و هیچ مانع آنها نشد بلکه بدش هم نمی آمد...



منصرف شد. با دانستن این امر می بینیم که: عمر حتی به قدر شمر هم دست از بی حجابی و بی شرفی نکشید و آن دو خصلتی که شمر به آنها متصف نشد؛ یعنی آتش زدن خیمه ها و کشتن بچه ها و زنان را بی شرمانه و وقیحانه مرتکب شد.

محدث بزرگ جناب شیخ عباس قمی می گوید: این شمر بود با تمام سنگدلی و بی احساسی و بی حیائیش که از کلام شبت حیا کرد و از آتش زدن خیمه اهل بیت پیامبر حیا کرد!

ولی عمر، همان که نزد در خانه امیرالمومنین (صلوات الله علیه) و اهل بیتش (صلوات الله علیهم) آمد و آنها را تهدید به سوزاندن کرد. و گفت قسم به کسی که جان عمر در دست اوست یا خارج میشود یا خانه را بر سرتان به آتش می کشم!

پس به او گفته شد: در آن خانه، فاطمه (صلوات الله علیها) و بچه های پیغمبر و آثار رسول خدا (صلوات الله علیهم) هستند؛ ولی تو شاهد باش که حیا نکرد و منصرف نشد؛ بلکه انجام داد آنچه انجام داد!

(۲) در نقلی دیگر آمده است که حضرت مولا در خانه نبودند؛ و حزب فشار و تهدید به خانه وحی حمله کردند، یعنی هجوم به قصد هتک و لطمه به بیت وحی و حضرت عصمة الله، بنا بر این نقل دیگر حضرت مولا و یارانشان که حاضر به بیعت با طاغوت نشده بودند در خانه نبودند تا بگویند ما برای بردن آنها آمده بودیم و برای این حمله کردیم.

جناب مفید در کتاب امالی به نقل از مروان بن عثمان چنین نقل می کند: وقتی مردم با ابوبکر بیعت کردند حضرت علی (صلوات الله علیه) و زبیر و مقداد به خانه حضرت فاطمه (صلوات الله علیها) رفتند و خارج نمی شدند... عمر بن خطاب گفت: خانه را به آتش بکشید در این زمان زبیر با شمشیرش خارج شد.

تا اینکه گوید: و علی بن ابیطالب (منه السلام) از خانه بسوی بلندیهای شهر مدینه خارج شد، که ثابت بن قیس بن شماس را ملاقات کرد او گفت چه شده ای ابوالحسن فرمود: می خواهند خانه ام را به آتش بکشند و ابوبکر هم روی منبرنشسته و با او بیعت می کنند و هیچ وجه مانعشان نمی شود و آنها را باز نمی دارد... ثابت با حضرت مولا برگشتند تا به مسجد رسیدند، ناگهان دیدند که حضرت فاطمه (صلوات الله علیها) نزد در خانه اش ایستاده و هیچ یک از آن مردم در خانه اش نیست، و فریاد می زند در طول عمرم بدتر از شما که اینجا پیدا نکردم.

این روایت بوضوح دلالت دارد بر اینکه:

الف- بر نکته فوق؛ نبودن حضرت مولا در منزل. ب- خانه و آن در در مسجد بوده است. ج: این فاجعه در حالی رخ داده است که ابوبکر روی منبر نشسته و مردم را به بیعتش برده بودند و او این حوادث را نظاره می کرد و هیچ مانع آنها نشد بلکه بدش هم نمی آمد...

ذکر مداوم فاجعه در قنوت حضرت مولا

دعای صنمی قریش که به نقل از کتاب بلدالامین و حقه الامان از ابن عباس از حضرت مولا (منه السلام) آمده است که حضرت ابن دعار در قنوت نماز می خواندند: **عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ : أَنَّهُ كَانَ يَقْنُتُ بِهِ وَقَالَ إِنَّ الدَّاعِيَ بِهِ كَالرَّامِيِ مَعَ النَّبِيِّ ص فِي بَدْرِ وَ أَحَدٍ وَ حَنِينِ يَأْلَفُ أَلْفَ سَهْمٍ**، از عبدالله بن عباس روایت شده که علی ابن دعا را در قنوت می خوانده و می گوید : هر که آن را بخواند مانند کسی است که همراه پیامبر اکرم در بدر و احد و حنین هزار هزار تیر انداخته باشد.

اللَّهُمَّ الْعَنْ صَنْمِي قُرَيْشٍ وَ جَبِيَّتَهَا وَ طَاغُوتَهَا

خدایا لعنت کن دو بت قریش ، و جبت و طاغوت آن را

وَ إِنْكِيهَا وَ ابْنَيْهِمَا اللَّذَيْنِ خَالَفَا أَمْرَكَ وَ أَنْكَرَا وَحَيْكَ وَ جَحَدَا إِنْعَامَكَ وَ عَصَيَا رَسُولَكَ وَ قَلَّبَا دِينَكَ وَ حَرَفَا كِتَابَكَ وَ عَطَلَا أَحْكَامَكَ وَ أَبْطَلَا فَرَائِضَكَ وَ أَلْحَدَا فِي آيَاتِكَ وَ عَادَيَا أَوْلِيَاءَكَ وَ وَاَلِيَا أَعْدَاءَكَ وَ خَرَبَا بِلَادَكَ وَ أَفْسَدَا عِبَادَكَ اللَّهُمَّ الْعُنْهُمَا وَ أَنْصَارَهُمَا فَقَدْ أَخْرَبَا بَيْتَ النَّبُوَّةِ وَ رَدَمَا بَابَهُ وَ نَقَضَا سَقْفَهُ وَ أَلْحَقَا سَمَاءَهُ بِأَرْضِهِ وَ عَالِيَهُ بِسَافِلِهِ وَ ظَاهِرَهُ بِبَاطِنِهِ وَ اسْتَأْصَلَا أَهْلَهُ وَ أَبَادَا أَنْصَارَهُ وَ قَتَلَا أَوْطَانَهُ وَ أَخْلَيَا مِنْبَرَهُ مِنْ وَصِيهِ وَ وَارِثِهِ وَ جَحَدَا بُنُوَّةَهُ وَ أَشْرَكَا بِرَبِّهِمَا فَعَظُمَ ذَنْبُهُمَا وَ خَلَدَهُمَا فِي سَقَرٍ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ لَا يُبْقِي وَ لَا تَذُرُ اللَّهُمَّ الْعُنْهُمَا بَعْدَ كُلِّ مُنْكَرٍ أَتَوْهُ وَ حَقِّ أَخْفَوُهُ وَ مِنْبَرٍ عَلَوُهُ وَ مُنَافِقٍ وَلَّوُهُ وَ مُؤْمِنٍ أَرْجَوُهُ وَ وَلِيِّ آذُوهُ وَ طَرِيدٍ آوَوْهُ وَ صَادِقٍ طَرَدُوهُ وَ كَافِرٍ نَصَرُوهُ وَ إِمَامٍ قَهَرُوهُ وَ فَرَضٍ غَيَّرُوهُ وَ أَثْرٍ أَنْكَرُوهُ وَ شَرٍّ أَضْمَرُوهُ وَ دَمٍ أَرَاقُوهُ وَ خَبَرٍ بَدَّلُوهُ وَ حُكْمٍ قَبَّوهُ وَ كَهْرٍ أَبَدَعُوهُ وَ كَذِبٍ دَلَّسُوهُ وَ إِرْثٍ غَصَبُوهُ وَ فِيءٍ اقْطَعُوهُ وَ سَحْتٍ أَكَلُوهُ وَ خُمْسٍ اسْتَحَلُّوهُ وَ بَاطِلٍ اسْتَسْوُوهُ وَ جَوْرٍ بَسَطُوهُ وَ ظَلَمٍ نَشَرُوهُ وَ وَعْدٍ أَخْلَفُوهُ وَ عَهْدٍ تَقَضَوْهُ وَ حَلَالٍ حَرَّمُوهُ وَ حَرَامٍ حَلَلُوهُ وَ نِفَاقٍ أَسْرَوُهُ وَ غَدْرٍ أَضْمَرُوهُ وَ بَطْنٍ قَتَلُوهُ وَ ضَلَعٍ كَسَرُوهُ وَ صَكٍّ مَزَّقُوهُ وَ شَمْلٍ بَدَّدُوهُ وَ ذَلِيلٍ أَعَزَّوهُ وَ عَزِيزٍ أَدْلُوهُ وَ حَقٍّ مَنَعُوهُوَ إِمَامٍ خَالَفُوهُ اللَّهُمَّ الْعُنْهُمَا بِكُلِّ آيَةٍ حَرَفُوهَا وَ فَرِيضَةٍ تَرَكُوها وَ سُنَّةٍ غَيَّرُوها وَ أَحْكَامٍ عَطَلُوها وَ أَرْحَامٍ قَطَعُوها وَ شَهَادَاتٍ كَتَمُوها وَ وَصِيَّةٍ ضَيَعُوها وَ أَيْمَانٍ نَكَّوها وَ دَعْوَى أَبْطَلُوها وَ بَيِّنَةٍ أَنْكَرُوها وَ حِيلَةٍ أَخْدَثُوها وَ خِيَانَةٍ أَوْرَدُوها وَ عَقَبَةٍ ارْتَقَوها وَ دَبَابٍ دَخَرَجُوها وَ أَرْيَافٍ لَزَمُوها وَ أَمَانَةٍ خَانُوها اللَّهُمَّ الْعُنْهُمَا فِي مَكْمُونِ السِّرِّ وَ ظَاهِرِ الْعَلَانِيَةِ لَعْنَا كَثِيرًا دَائِبًا أَبَدًا دَائِمًا سَرْمَدًا لَا انْقِطَاعَ لَأَمَدِهِ وَ لَا نَفَادَ لِعَدَدِهِ يَغْدُو أَوْلَاهُ وَ لَا يَرُوحُ آخِرَهُ لَهُمْ وَ لَأَعُوَانِهِمْ وَ أَنْصَارِهِمْ وَ مُحِبِّيهِمْ وَ مُوَالِيِهِمْ وَ الْمُسَلِّمِينَ لَهُمْ وَ الْمَائِلِينَ إِلَيْهِمْ وَ التَّاهِضِينَ بِأَجْنَحَتِهِمْ وَ الْمُقْتَدِينَ بِكَلِمَاتِهِمْ وَ الْمُصَدِّقِينَ بِأَحْكَامِهِمْ * اللَّهُمَّ عَذِّبْهُمْ عَذَابًا يَسْتَعِثُّ مِنْهُ أَهْلُ النَّارِ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ أَرْبَعَ مَرَّاتٍ

بحار الانوار - ج ۸۲ - ص ۲۶۰ ، مستدرک الوسائل - ج ۴ - ص ۴۰۵ ، هر دو به نقل از بلد الامین

(۱)...روایت کرده اند که برای حضرت فاطمه (صلوات الله علیها) خانه ای بودو درب آن به سوی مسجد باز می شد. کم نیست روایاتی که دلالت میکند بر اینکه حضرت فاطمه (صلوات الله علیها) خانه ای داشت درب آن به داخل مسجد باز می شد. وان همان دربی بود که مدت زیادی پیامبر (صلی الله علیه و اله) آنجا می ایستادومی فرمود: (سلام بر شما ای خاندان نبوت

وهیچ گاه داخل نمی شد؛ مگر بعد از کسب اجازه). وای بر آنکه، آتش زد دربی را که بسیار پیامبر(صلی الله علیه وآله) به آن توجه داشتند و...

اندوه و مصیبت وقتی عظیم تر می شود که بنگری این درب شریف که آتش زدند درب خانه حضرت فاطمه(صلی الله علیه وآله) بوده است؛ بلکه درب خانه پیامبر(صلی الله علیه وآله) بوده؛ و بلکه درب تقرب به حق تعالی بوده است. آن درب درمسجدرسول خدا (صلی الله علیه وآله) بازمی شده است.

شد بپا شور و نوا تا از دل بانوی شاه = رفت از کف صبر و طاقت فوت از زانوی شاه

خسته شد پهلوی خاتون رفت از او تاب و توان = آنچنان کز پیچ و تابش بسته شد بازوی شاه

تا حقیقت را بنا حق دست و گردن بسته شد = دست بیدار دعیت باز شد بر روی شاه

روی بانوی دو گیتی شد ز سیلی نیلگون = سیل غم یکباره از هر سو روان شد سوی شاه

سامری گوساله ای را کرد میر کاروان = تا قیامت خلق را گمراه کرد از سوی شاه

هر که با آواز: گوساله آمد آشنا = تا ابد بیگانه ماند از صحبت دلجوی شاه

نغمه "انی انا الله" نشنود گوساله خواه = غره دینا نه بیند غره نیگوی شاه

خاتم دین را بجادو برد دست اهرمن = شرمی از یزدان نکرد و بیمی از نیروی شاه

گرچه دست بندگی داد از نحست اندر غدیر = لبك آن بد عاقبت لب تر نکرد از جوی شاه

خضر میباید که تا توشد ز آب زندگی = نیست آب زندگی شایان هر خوک و سگی

آیت الله عظیم شیخ محمد حسین اصفهانی

السَّلَامُ مِنْكَ يَا فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءُ
السَّلَامُ مِنْكَ يَا فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءُ

برخوان غم چو عالمیان را صلا زدند = اول صلا به سلسله‌ی انبیا زدند

نوبت به اولیا چو رسید آسمان طپید = زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند

آن در که جبرئیل امین بود خادمش = اهل ستم به پهلوی خیرالنسا زدند

بس آتشی ز احگر الماس ریزه‌ها = افروختند و در حسن مجتبی زدند

وانگه سرادقی که ملک محرمش نبود = کردند از مدینه و در کربلا زدند

وز تیشه‌ی ستیزه در آن دشت کوفیان = بس نخلها ز گلشن آل عبا زدند

پس ضربتی کزان جگر مصطفی درید = بر خلق تشنه‌ی خلف مرتضی زدند

اهل حرم دریده گریبان گشوده مو = فریاد بر در حرم کبریا زدند....

ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند = یک باره بر جریده‌ی رحمت قلم زنند

ترسم کزین گناه شفیعان روز حشر = دارند شرم کز گنه خلق دم زنند

دست عتاب حق به در آید ز آستین = چون اهل بیت دست در اهل ستم زنند

آه از دمی که با کفن خون چکان ز خاک = آل علی چو شعله‌ی آتش علم زنند

محتشم کاشانی



خانه ای را که ملک پرمی زد = از چه دشمن با لگد در میزد
آن درکه جبرئیل بود خادمش = اهل ستم به پهلوی خیرالنساء زدند
کشتند غنچه ای که عطرولایت بداد او = از بس لگد به مادر نعم الجنین زدند

(محتشم کاشانی)

علت غائی بر کون و مکان دانی کیست؟ = سبب خلقت پیدا و نهان دانی کیست؟
جان پنهان شده در جسم جهان دانی کیست؟ = نقطه ی دایره رفعت و شان دانی کیست؟
فاطمه مظهر اجلال خدا جل جلال

فاطمه عصمت کل کنز خفی ازلی = فاطمه عالمه از حق به خفی و به جلی
فاطمه روح نبی همسر و همتای ولی = فاطمه عالیله نبی کش نبد از زوج علی
فرد و بی مثل بد آنگونه که حی متعال

کاف و نون؛ کافش کاف کرم فاطمه بود = نون آن حرف نخست از نعم فاطمه بود
نفخه ی روح در آدم ز دم فاطمه بود = گل آدم ز تراب قدم فاطمه بود
ورنه آدم شدنش تا به ابد بود محال

طایر وهم که از منظر عنقا گذرد = به یکی پر زدن از گنبد خضراء گذرد
کی به کاخ شرف زهره زهراء گذرد = بلکه جبریل اگر خواست بدانجا گذرد
همچو پروانه از او پاک بسوزد پر و بال

گرچه خلقان حرمی گشته کنشستی نشوند = دور از نیکی و نزدیک به زشتی نشوند
بار غرقند اگر داخل کنشستی نشوند = معترف تا که نگردند بهشتی نشوند
بکنیزی و غلامیش چه نسوان چه رجال

مهر او بهر دل هالک و ناجی است محک = آن بدل گیر که من اعرض عنها فهلک
هست خاک قدمش سرمه چشمان ملک = تا بخاک ره آن بدر زند بوسه فلک
قامت خویش کمان ساخته مانند هلال

ای تو را آسیه و مریم و هاجر حواء = خادمه در پی کسب شرف و شأن بسرا
در مدیح تو همین بس بود ای سر خدا = کابتدا نام تو فرمود ز اصحاب کساء
از خداوند، ملایک چو نمودند سئوال
خواندن واجب از خود نبود امکانم = یعنی از کفر بود اینکه خدایت خوانم

کافر مگر ز خدا بنده جدایت دانم = چه توان گفت که در وصف تو من حیرانم
ای خدا را نظر و جلوه و مرآت جمال

با چنین جاه و شرفی ای شده مات تو عقول = قصد آزار تو کردند چو اقوام جهول
وان سفارش که بحق تو همی کرد رسول = رفتشان سر پسر از یاد و نمودند قبول
بهر خود قهر خدا خشم نبی سوء مال

خوب گشتند پس از مرگ پدر دلجویت = که زدند امت دون سیلی کین بر رویت
پشکستند گه از تخته در پهلویت = زان تطاول که چرا خست عدو بازویت
چون دهم شرح که دل خون بود و ناطقه لال

بر در خانه ات ای خاک درت عرش علا = آه کافروخت عدو آتشی آنسان بملا
که نهانی شررش رفت سوی کربلا = سوخت خرگاه شه تشنه دل اهل ولا
ساخت سرگشته ی صحرا ز شه دین اطفال

گفت راوی که چو زد آتش بیدا علم = سوخت از آل خلیل آتش نمرود خیم
دست بردند به تاراج حرم اهل ستم = سر نهادند به صحرا همه اطفال حرم
چون ز صیاد گریزان شده در دشت غزال

دامن دختری افروخته دیدم ز جفا = تا که خاموش کنم تاختم او را به قفا
ایستاد و ز ادب کرد سلام و به نوا = گفت ای شیخ یتیم من و از بهر خدا
رحم کن بر من و برگرد مرا از دنبال

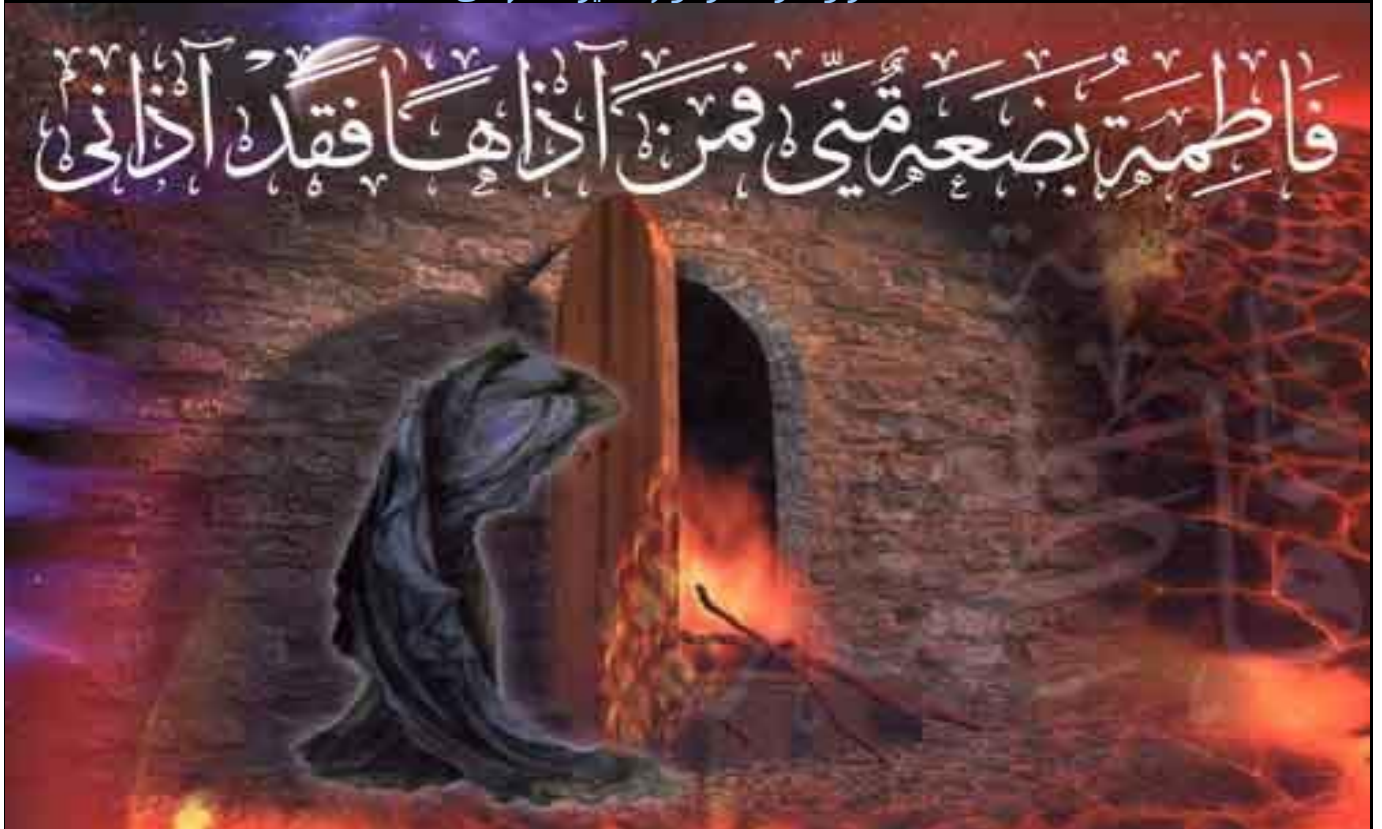
گفتمش صبر کن اندیشه مده در دل راه = تا خلاصت کنم از شعله ی آتش تف آه
دید چون مهر من رفت فغانش بر ماه = گفت ای شیخ ز راه نجفم کن آگاه
تا برم نزد علی شکوه از این اهل ضلال

گویم ای جد گرامی بنگر حال حسین = کشته احباب نگر دریدر اطفال حسین
بین که نمود کسی رحم بر احوال حسین = بین که بردند بغارت همه اموال حسین
بعد از این تا چه نمایند به یک مشت عیال

آه کز گردش گردون ستم قوم شریر = عترت پاک پیمبر همه گشتند اسیر
بستشان خصم دغا در رسن و در زنجیر = بسوی شام برفتند و از این غصه صغیر
دیده از اشک کند روز و شبان مالا مال

شاعر و عارف مرحوم صغیر اصفهانی

فَاظْمِرْ بِصَعْمِيْهِ فَمِنْ اَزَاهِهَا فَقَدْ اَخَانِيْهِ



برحاشیه برگ شقایق بنویسند = گل تاب فشار در و دیوار ندارد..

السلام على الشهيدين مُحَمَّدٍ وَحَسَنِ

السعيدين مَوْلِدِ الْخَيْرَيْنِ

فاطمة أم الحسين وعلي أبي السبطين

اركان فلک را، اشباح ملک را، سگان سمک را، چه پیر و چه برنا
مخلوق دو عالم، ارواح مکرم، از دوده آدم، ذریه حوا
چون نیست مناصی، جویند خلاصی، از مومن و عاصی، از جاهل و دانا
خواهند شفاعت، آرند ضراعت، دارند اطاعت، در دنیوی و عقبی
از زهره ی زهراء، صديقه کبری، انسیه حوراء، فرمانده ی آفاق

هم صادر اول، هم کامل و اکمل، تنزیل و منزل، تاویل و مأول
در بحر بلا نوح، در جسم رسیل روح، باب الله مفتوح، وحی الله منزل
از دوده ی خاتم، در رتبه مقدم، از عیسی مریم، وز موسی مرسل
محتاج عطایش، مشغول ثنایش، باقی به بقایش، از آخر و اول
بر خلد مخلص، بر نعمت سرمد، بر قدرت ایزد، ذاتش شده مصداق

هم محیی اموات، هم مظهر آیات، هم مرجع طاعات، هم اصل کرامات
هم ملجأ آیام، هم ماحی آثام، هم حامی اسلام، هم آینه ی ذات
هم قائل و سامع، هم باعث و مانع، هم رافع و دافع، از جمله بلیات
هم مرشد جبریل، هم معنی تنزیل، هم نسخ اباطیل، هم محو خرافات
منجای بد و خوب، هم منجی ایوب، هم ملجأ یعقوب، هم ناجی اسحاق

ایجاد جهان را، امکان و مکان را، پنهان و عیان را، شد آمر و ناهی
فرمانده سامی، رزاق گرامی، فیاض دوامی، چون ذات الهی
فرخنده خصالش، اوصاف جمالش، آیات کمالش، خارج ز تنهای
زو عالم ایجاد، زو زمره ی امجاد، ز اقطاب در اوتاد، گردیده میاهی
انوار جلی بود، سر ازلی بود، گر جفت علی بود، از کون و مکان طاق

در جلوه نمائی، آثار سمائی، آیات خدائی، بر حضرت او حصر
از همیت والاش، از رحمت عظاماش، آثار نبی فاش، آیات خدا قصر
هم قائمه دین، هم ذکر نبیین، هم آیه والتین، هم سوره والعصر
هم ظاهر و مکنون، هم ظاهر بیچون، در پرده و بیرون، در جلوه به هر عصر
زان لعل بدخشان، خورشید درخشان، تابنده و رخشان، اندرگه اشراق

هم مام ائمه، هم کاشف غمه، هم شافع امه، هم دخت پیمبر
از حضرت آدم، وز عیسی مریم، از رتبه مقدم، در دوره مؤخر
حلال مشاکل، کشاف مسائل، بر سامع و قائل، بر ابیض و أحمر
در چرخ شرف ماه، در ملک هنر شاه، از او نه کیس آگاه، جز حضرت داور
هم مایه نعمت، هم آیه رحمت، هم ناصر امت، هم کافل ارزاق

صديقه و عذراء، مخدومه لعیا، هم دختر حواء، هم مادر آدم
از کثرت احسان، او راست ثنا خوان، هم موسی عمران، هم عیسی مریم
بر خیر مصب است، با قدرت رب است، هم فالق حب است، هم خالق عالم
سویش نبرد ره، در بیگه و درگه، اجسام منزه، ارواح مکرم
آن جوهر قدسی، حوریه ی انسی، از مومن و فرسی، برهانده ز املاق

دخت شه لولاک، کاز خلقت افلاک، وز آب و گل و خاک، هم نور خدا اوست
زاسرار زبانش، و آیات عیانش، وقت جریانش، منشور قضا اوست
بر سر معایب، هنگام نوائب، درگاه مصائب، آیات رجا اوست
فیض متراکم، فرمانده و حاکم، دیوان محاکم، در آرض و سما اوست
هم عاشق و معشوق، هم رازق و مرزوق، هم خالق و مخلوق، هم بنده ی خلاق

در بحر کرم موج، بر چرخ شرف اوج، با سرّ خدا زوج، با نور خدا فرد
صدیقه کبری، مختومه ی عظمی، مخدومه ی والا، بر هر زن و هر مرد
او عالم هر عیب، او دافع هر ریب، او ساتر هر عیب، او داروی هر درد
از جان شریفش، از جسم لطیفش، از شخص منیفش، عطر است به هر ورد
با لطف عمیم است، با خلق عظیم است، بر خلق رحیم است، از نیکی اخلاق

خرگاه جلالش، توفیق کمالش، الطاف و نوالش، آن جوهره ی پاک
از عیب مصون است، از حصر برون است، بیرون و فزون است، از حیز ادراک
هم مصدر تأیید، هم زینت ناهید، افلاک دو خورشید، بل برتر از افلاک
خارج ز بیان شد، برتر ز جنان شد، نورش چو عیان شد، اندر کره خاک
بخشید جنابش، ای بس ز ثوابش، بر امت بابش، از کثرت انفاق

افسوس که امت، نداشتته حرمت، زان مایه رحمت، زان شمع هدایت
بردند فدک را، آرام ملک را، خوش حق نمک را، کردند رعایت
زان واسطه فیض، زان رابطه فیض، زان ضابطه فیض، زان عین عنایت
زان گوهر نایاب، بردند ز دل تاب، از زاده خطاب، کردند حمایت
تا یافت ز سیلی، رخساره ی نیلی، از فرط علیلی، شد طاقت او طاق

فیضش همه بردند، وز سینه ستردند، عالم همه خوردند، نان و نمک او
مطرود بشر کرد، هر روز بتر کرد، از کینه عمر کرد، غصب فدک او
بر ظلم رضا شد، در راه خدا شد، تا آنکه جدا شد، قلب از محک او
غافل که چه خیزد، آن کس که ستیزد، نمرود گریزد، زاسفل درک او
شد زافت بازوش، در صدمه پهلویش، وآن لطمه که بر دوش، حق را بحق الحاق

از جور عمر داد، کانی ثانی شداد، از آتش بیداد، بر خانه شرر زد
شد زلزله آئین، بر خیل نبین، او را لگد از کین، آن دم که عمر زد
آن کفر مجسم، با ظلم پسر عم، آتش بدو عالم، از آتش در زد
پا حال فکارش، با جسم نزارش، بر سینه شرارش، از قتل پدر زد
تا عمر بسر رفت، با سوز جگر رفت، پس سوی پدر رفت، با شدت اشواق

آیت الله مرحوم میرزا یحیی مدرس اصفهانی

یا عصمت الله صلی الله علیک ورحمة الله و بركاته

کردند به بیت فاطمه از روی کین هجوم = کشتند محسن و صد شرم از این جنون
بستند دستان شیر خدا؛ مرتضی علی = غافل که می دويد از پیششان همسر علی
با چادری پر از غبار غریبی و خاک غم = دستش به دست دو طفلان و رو به شرم امم
چنگالهایتان بردابید، از وصی حق نبی = وان ابن عم من و باب نوگلان نبی
با دست دعا بر آورم ای مردم شیر = در نزد داور یکتا که منم معجز جلیل
چون معجز خدا بود آن ناقه ی عزیز = عاجز ز آن همه خلق و نزد حق عزیز
مردم ز خلق چنین ناقه عاجزند = اما ز فهم و درک مقام من عاجزند!
بر سر کنم لباس نبی بهر لعن خلق = با گیسوان پریشان و برم شکوه نزد حق
کوچکترین شکایت و نفرین او به خلق = جانهای مردم دون می کرد برون ز حلق
آن طفل بی دفاع ناقه که اعجاز نبی بود = از برکت محبت باب نعم الجنین بود
جمله نبی و وصی، جن و بشر به یک طرف = میمی ز موی آل نبی باشد دگر طرف
آمد عذاب حق، چو بر آن خلق ناسپاس = باز هم ز آن بچشد هر ظالم به یاس
فریادهای فاطمه در صحن خانه اش = یاد آورد قیام منتقم خون محسنش

